

فرایند کنونی جهانی شدن، مانند اقتصاد جهانی دهه ۱۹۳۰، نمایانگر گسترش بی‌سابقه بازار همراه با اختلالات ساختاری گسترده است. منظور من از جهانی شدن فشردگی جنبه‌های زمانی و مکانی روابط اجتماعی است که موجبات نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک کشور در کشور دیگر را فراهم می‌کند.^۲ جهانی شدن که یک نظام ترکیبی (hybrid system) است، کنش متقابل را در میان دولت‌های ملی تشدید می‌کند و همزمان آنها را به تحلیل می‌برد. علیرغم این که جهانی شدن را اغلب یک نیروی همگون‌ساز به‌شمار می‌آورند، این فرایند به اشکال مختلف با شرایط محلی آمیخته می‌شود و تفاوت‌های چشمگیری میان صورت‌بندیهای اجتماعی پدید می‌آورد. اساساً جهانی شدن پیامد انباشت سرمایه است اما از جهات مهمی با گرایشهای مطرح شده از سوی نظریه‌پردازان تقسیم کار بین‌المللی (IDL) و تقسیم کار جدید بین‌المللی (NIDL) متفاوت است و در عین حال آنها را نیز دربرمی‌گیرد.

برای بررسی جنبه‌های مهم تجدید ساختار جهان، مروری بر نظریه‌های کلاسیک تقسیم کار بین‌المللی ضروری است. با مرور این نظریه‌ها متوجه می‌شویم که نه تنها در مورد عوامل به‌وجود آورنده تقسیم کار، بلکه در مورد مشخصات اساسی آن نیز اختلاف نظر وجود دارد. نظریه تقسیم کار بین‌المللی را باید با اندیشه تقسیم کار جدید و بین‌المللی تکمیل کرد. این اندیشه سعی دارد جابه‌جایی تولید از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به کشورهای در حال توسعه را توضیح دهد. پس از بررسی نقادانه نظریه تقسیم کار جدید و بین‌المللی دیدگاه دیگری را مطرح خواهم ساخت که آن را تقسیم کار جهانی (Global Division of Labour) می‌خوانم.

تقسیم کار جهانی متضمن بازسازی مناطق جهان از جمله واحدهای تشکیل‌دهنده آنها بویژه دولت‌ها و شبکه‌های صادراتی است. نگاه این رهیافت روی رخنه متقابل فرایندهای جهانی،

جهانی شدن مهمترین نیروی یگانه‌ای است که در کار بازسازی جهان امروز است. جهانی شدن که یک فرایند بازارنگر و چندبُعدی است، تقسیم جهان به کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه و ملت‌های صنعتی و در حال صنعتی شدن و مرکز و پیرامون را منسوخ ساخته است. این ساختار جدید هم دربرگیرنده تقسیم کار منطقه‌ای عمودی و یکپارچه‌ای است که مبتنی بر اصل مزیت نسبی مکان‌های مختلف می‌باشد و هم شامل شبکه‌های افقی متنوعی است که فعالیت‌هایشان را در کشورهای همسایه به‌عنوان بخشی از استراتژی متنوع‌سازی diversification و جهانی شدن بسط می‌دهند. پس تصویر مرسوم ما از کشورهای مرکز، پیرامون و نیمه‌پیرامون، دیگر در این ساختار جدید نمی‌گنجد. این مقوله‌های قدیمی ظرافت‌های موجود در همگرایی اقتصاد جهان و نیز چگونگی وادار شدن همه مناطق و دولت‌ها به سازگاری جویی با سرمایه فراملی را بازگو نمی‌کند. تحولات کنونی جهان نه تنها تقسیم کار قبلی را دگرگون ساخته و از نظر جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی را تجدید سازمان کرده است، بلکه همچنین استقلال عمل دولت‌ها را محدود و حاکمیت آنها را نقض می‌کند.

کارل پولانی (Karl Polanyi) در تلاشی چشمگیر برای تبیین تغییرات عظیم به‌وجود آمده در اقتصاد سیاسی جهان خاطر نشان می‌سازد که گرایشهای موجود در اقتصاد جهانی که موجب ازهم‌گسیختگی و قطبی شدن جوامع شده است ناشی از یک بازار خودسامان است که نه یک پدیده خودبه‌خودی بلکه نتیجه اعمال قدرت قهرآمیزی است که در خدمت یک اندیشه آرمانی قرار گرفته است.^۱ وی ریشه این گرایشهای موجود در اقتصاد جهانی را به تحولات دهه ۱۹۳۰ و - با شکست ساختارهای اقتصادی لیبرال - بروز بحران فاشیسم، بیکاری و تجدید حیات ملت‌گرایی که روی هم‌رفته به معنی نفی نسبی جهانی شدن اقتصاد بود و به جنگ جهانی انجامید

بازاندیشی در تقسیم بین‌المللی کار در شرایط جهانی شدن

نویسنده: James H. Mittelman

تلخیص و ترجمه: بهروز علیشیری

ویرایش از بخش پژوهش

و ترجمه ماهنامه

پوشش‌های منطقه‌ای و شرایط محلی متمرکز است. یکی از عناصر اساسی بازسازی این نظام سلسله‌مراتبی، انتقال جمعیت از جهان سوم، اروپای شرقی و شوروی سابق به کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است. از این گذشته در جنوب هم مهاجرت‌های گسترده‌ای صورت گرفته است. زنجیره کالای جهانی با جلب نیروی کار وارداتی شبکه‌هایی را می‌سازد که فرایندهای تولید چندگانه و همچنین خریداران و فروشندگان را به هم پیوند می‌دهد. الگوهایی که خود ریشه در پیوندهای فرهنگی - خانوادگی، گروهی و قومی دارند نقش واسطه را بین این ساختارهای سیاسی کلان و ساختارهای اقتصادی بازی می‌کنند.^۳

پس از بحث درباره تقسیم بین‌المللی کار در اقتصاد سیاسی کلاسیک، به فرضیه‌های مربوط به تقسیم جدید و بین‌المللی کار می‌پردازم و پس از بررسی کنش متقابل سطوح تحلیل - منطقه‌گرایی، مهاجرت، زنجیره‌های کالا و نیروهای فرهنگی - در تقسیم کار جهانی، توضیح بدیلهایی برای تجدید ساختار جهان ارائه می‌دهم. پس از بحث پیرامون تقسیم کار بین‌المللی، تقسیم بین‌المللی و جدید کار و تقسیم کار جهانی، در پایان روندها و جنبه‌های مهم نظم جهانی یکپارچه و در عین حال متفرق کنونی را شناسایی خواهم کرد. مشخصه این نظم جهانی تداوم نظام دولت‌های ملی و چالشی است که از جانب انواع مختلف بازیگران غیردولتی با آن صورت می‌گیرد. تناقض موجود بین ترجیح آشکار دموکراسی در واحدهای سیاسی ملی و فقدان وسایل تضمین پاسخگویی در بازارهای جهانی یک جنبه مهم تجدید ساختار جهان است.

تقسیم کار قدیمی

اقتصاد سیاسی کلاسیک

همانطور که مطالعات اولیه آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و کارل مارکس نشان می‌دهد، تقسیم کار

ابتدا اشاره به اشکال جدید تخصص‌یابی داشت که فرایند تولید را به بخش‌هایی تقسیم می‌کرد که هر یک از آنها وظایف جداگانه و نرخ سود مختلف و پیامدهای متفاوتی برای مزیت نسبی در تجارت داشت.

آدام اسمیت در بررسی تقسیم کار چنین استدلال می‌کند که شکل صنعتی نوظهور تولید، موجب از بین رفتن مهارت‌های پیشه‌وری می‌شود که جای خود را نه به همکاری چندین صنعتگر بلکه به هماهنگی میان تعداد زیادی از افراد داد که فعالیت‌های خاصی را انجام می‌دادند و در نتیجه هر فرد کار چندین نفر را انجام می‌داد. افزایش بهره‌وری در نتیجه افزایش مهارت پدید آمد، چون کارها به عملیات مجزایی تقسیم شده بود و ضمن صرفه‌جویی در وقت، حس ابتکار نیز در فرد تقویت می‌شد. تخصصی شدن امور به موازات تفکیک در سایر حوزه‌ها مانند سیاست و جامعه انجام گرفت.^۴ گرچه اقتصاددانان سیاسی کلاسیک معتقد بودند که نفع شخصی، جامعه را به پیش می‌برد، ولی اسمیت می‌گفت که در جامعه مدنی تمایلات اجتماعی، خودمحموری را مهار و از هرج و مرج جلوگیری می‌کند.

اسمیت خوش بین بود که تقسیم کار باعث بالاتر رفتن سطح زندگی خواهد شد. اما از پیامدهای مخرب و زیان‌آور تکرار و تخصصی شدن بیش از حد نیز آگاه بود. علی‌رغم انسان‌زدایی از کار در کارخانه‌ها، وی نسبت به جامعه اقتصادی تا جایی که دولت کالاهای عمومی را برای تسهیل تجارت فراهم می‌ساخت و به اجرای عدالت و تأمین امنیت می‌پرداخت خوش بین بود. در حالی که جامعه بازاری مستلزم یک دولت نسبتاً خودمختار است تا تقسیم کار و سیاست آزادی اقتصادی را استمرار بخشد، قلمرو بازار داخلی خود یک محدودیت ذاتی است. خود تجارت است که باعث گسترش بازار می‌گردد.

به عقیده ریکاردو کالاها بسته به میزان کاری که برای تولید آنها لازم است، ارزش‌گذاری می‌شوند و ارزش آنها از طریق تجارت خارجی

○ تحولات کنونی

جهان، نه تنها تقسیم کار قبلی را دگرگون ساخته و از نظر جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی را تجدید سازمان کرده است بلکه همچنین استقلال عمل دولت‌ها را محدود و حاکمیت آنها را نقض می‌کند.

وی به روابط اجتماعی ناشی از تقسیم کار پرداخت و همچنین یک گونه‌شناسی جامعه‌شناختی را که بر موارد تاریخی قابل اعمال بود، ساخته و پرداخته نمود. و بر پیشرفت تقسیم کار را با تمرکز وسایل مدیریتی، یک روند کلی به سوی تخصصی شدن بوروکراتیک در کلیه حوزه‌های حیات اجتماعی همراه می‌دانست.

از نظر دور کم مهم‌ترین مسئله، گرایشهای به لحاظ ساختاری مخرب و درعین حال انسجام‌دهنده در تقسیم کار بود که نهایتاً باعث پیشبرد همگرایی اجتماعی یا آنچه خود او همبستگی ارگانیک می‌خواند، خواهد شد. برخلاف جوامع مکانیکی که بر پایه ارزشها و عقاید مشترک قوام یافته‌اند پایه جوامع ارگانیک نو مکمل بودن کارکردهای تخصصی مختلف است. در مراحل گذار هنگامی که تقسیم کار جایگزین همبستگی مکانیکی می‌شود ولی هنوز اخلاق (یعنی، انسجام) گسترش نیافته تا تنش‌های اجتماعی را تعدیل کند، افزایش حجم و تراکم کنش‌های متقابل باعث رواج جرم و جنایت، بحرانهای اقتصادی، تعارض بین کار و سرمایه و مهاجرت خواهد شد. این اشکال بی‌هنجاری (Anomie) با افزایش تخصصی شدن تقسیم کار تخفیف خواهد یافت.

نظریه‌های قدیمی، واقعیات جدید

تا اینجا روشن شد که نظریه تقسیم بین‌المللی کار تخته پرشی برای درک انباشت سرمایه در دوران نو و گسترش بازار و پیامدهای اجتماعی این فرایندها می‌باشد. گرچه مکتب کلاسیک اجازه می‌داد که دولت ضامن تقسیم کار در یک اقتصاد آزاد باشد، اما اشکال دموکراتیک یا لیبرال دولت را ضروری نمی‌دانست. درحالی که خطراتی در زمینه تأکید بر منطق هزینه‌های سرمایه و کار درعین دست کم گرفتن نقش دولت وجود دارد، پیروان و بر با تأکید بر تقسیم کار بر اساس سن، نژاد، قومیت و جنس سعی داشته‌اند این خطرات را کم کنند.^۷ روی هم رفته نویسندگان کلاسیک چندان به نقش عوامل

افزایش می‌یابد، زیرا قواعدی که حاکم بر ارزش نسبی کالاها در یک کشور است، ارزش نسبی کالاهای مبادله شده میان کشورها را تنظیم نمی‌کند. از طریق استفاده مؤثر از «نیروهای ویژه‌ای که در دل طبیعت به‌ودیع گذاشته شده است»، هر کشور نیروی کار را به مؤثرترین و اقتصادی‌ترین شکل توزیع می‌کند، درحالی که با افزایش حجم کلی تولیدات، سود کلی سرشکن و جامعه جهانی مرکب از ملت‌ها در سرتاسر جهان متمدن بوسیله پیوند مشترکی که دربردارنده منافع و مبادلات آنهاست، به هم مرتبط می‌شود.^۵ قانون مزیت نسبی ریکاردو می‌گوید: الگوی تجارت بین‌المللی بستگی به اصل هزینه‌های نسبی کار دارد، یعنی اگر دو کشور وارد روابط اجتماعی با یکدیگر شوند و هر دو کالاهای یکسان تولید کنند، کشوری که در آن قیمت نسبی (و نه مطلق) یک کالا پائین تر است موفق به فروش آن خواهد شد. نظریه مزیت نسبی ریکاردو متضمن اندیشه جامعه مدنی و جدایی سیاست از اقتصاد است.

مارکس تقسیم کار جهانی را «مشخصه اصلی سرمایه‌داری» می‌دانست و به پیامدهای مثبت آن اعتقادی نداشت. وی بر این باور بود که تقسیم کار در تولید، کارگر را با قدرت مادی فرایند تولید رودررو می‌سازد و وی را به کارگری تبدیل می‌کند که تنها یک کار جزیی از او برمی‌آید. مارکس بین تقسیم کار اجتماعی و تقسیم کار تفصیلی (تقسیم کردن کارها در صنایع) تمایز قائل می‌شود.

نظریه جامعه‌شناسی پستال جامع علوم انسانی جامعه‌شناسان مسائل جدیدی را در بحث از هزینه‌ها و منافع افزایش بهره‌وری بر اساس تقسیم بین‌المللی کار طرح کردند و مفهومی نو برای اندیشه تقسیم کار قائل شدند. و بر با تأکید بر «تخصصی شدن کارکردها» به‌عنوان نیروی محرکه تاریخ، معتقد بود که کارکردها را می‌توان بنا بر نوع کار از هم تفکیک نمود، بطوری که محصول، تنها با ترکیب همزمان یا متوالی کار گروه‌زادی از افراد تکمیل گردد.^۶ براین اساس

○ در ابتدا تقسیم کار به معنای اشکال جدید تخصص‌یابی بود که فرایند تولید را به بخش‌هایی تقسیم می‌کرد که هر یک از آنها وظایف جداگانه و نرخ سود مختلف و نیز پیامدهای متفاوتی برای مزیت نسبی در تجارت داشت.

فرهنگی در تقسیم کار بین‌المللی توجه نکرده‌اند.

تقسیم کار بین‌المللی جدید

تا دهه ۱۹۶۰ مفهوم تقسیم کار ثابت باقی ماند. نظریه‌پردازان تقسیم کار بین‌المللی جدید - از هواداران جدید اندیشه‌های اسمیت گرفته که بر تغییرات در بازار جهانی تأکید داشتند تا هواداران جدید اندیشه‌های ریکاردو که بر صادرات سرمایه انگشت می‌گذاشتند - همگی در جستجوی تبیین جایجایی تولید از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به کشورهای در حال توسعه همراه با پاره‌پاره شدن تولید و انتقال مشاغل کم مهارت بودند و این در حالی بود که حجم عظیمی از فعالیت‌های مربوط به تحقیق و توسعه در مراکز سرمایه‌داری جهانی باقی مانده بود. در نتیجه، تقسیم کار سنتی بین‌المللی که در آن جهان سوم نقش تولیدکننده مواد خام را داشت، بطور چشمگیری دستخوش تغییر گردید.^۸

شرکتهای فراملیتی یک سیستم تولید جهانی را ایجاد کردند که مبتنی بر سکوی صادراتی کاربر در مناطقی از جهان بود که در آنها دستمزدها پائین بود. این روند صنعتی شدن جهان سوم و کاهش تولید نسبت به تولید ناخالص

داخلی (GDP) در غرب و ژاپن، ناشی از الزامات ساختاری سرمایه‌داری برای به حداکثر رساندن سود در شرایط رقابت فزاینده بود.

با تکنولوژی‌های جدید بویژه سیستم‌های جدید مواصلاتی و ارتباطاتی، مناطق تولید از بند فواصل جغرافیایی رها شده‌اند. اینک سرمایه نه فقط در جستجوی بازارهای تازه است بلکه گروه‌های جدیدی را در دل نیروهای کار وارد می‌کند. این فرایند، ابتدا از طریق «خط تولید جهانی» منسوجات، بیشتر زنان جهان سوم را در درون طبقه بین‌المللی کارگر وارد ساخت ولی این صنعت الکترونیک بود که نخستین خط تولید واقعاً یکپارچه جهانی را بسط داد.

فروبلین‌ها (Frobelians) به منظور درک تغییرات چشمگیر تقسیم کار، قدرت و پیچیدگی روزافزون سرمایه‌فراملی و توانایی آن برای بهینه‌سازی فرصتهای متفاوت برای کسب سود از طریق تولید غیر متمرکز در سراسر جهان را به روشنی مشخص ساخته‌اند.^۹ این رهیافت در مطالعه روابط شمال-جنوب و بویژه انتقال گسترده سرمایه به جهان سوم و پیوندهای خاصی که باعث تمایز میان کشورهای واقع در سطوح مختلف توسعه می‌گردد، مفید واقع می‌شود. با این همه، نظریه تقسیم کار جدید و

○ روی هم رفته نویسندگان کلاسیک چون آدام اسمیت، ریکاردو، مارکس، وبر و دورکم چندان به نقش عوامل فرهنگی در تقسیم کار بین‌المللی توجه نداشتند.

جدول ۱: سنجش بهره‌وری نیروی کار با توجه به مخاطره محیط تجاری

(امتیازات حاصل در داخل پراثر است)		
جایگاه ۱۹۹۲	جایگاه ۱۹۹۳	کشور
۱(۷۹)	۱(۷۸)	سنگاپور
۲(۷۵)	۲(۷۴)	سوئیس
۳(۷۳)	۳(۷۲)	ژاپن
۴(۷۱)	۴(۷۱)	بلژیک
۵(۶۹)	۵(۶۸)	تایوان
۶(۶۶)	۶(۶۵)	آلمان
۷(۶۵)	۷(۶۵)	هلند
۸(۶۴)	۸(۶۵)	آمریکا
۱۰(۶۱)	۹(۶۳)	فرانسه
۹(۶۲)	۱۰(۶۲)	نروژ

منبع: Singapore Economic Development Board, Singapore Investment News May 1993, p.8

است، که در هر منطقه خاص از اقتصاد جهانی چه شرایطی بخت ورود به این تقسیم کار را فراهم می‌کند؟ به عبارت دیگر، پویای‌های سیاسی که هم موجب اتصال و هم موجب انفکاک در زنجیره‌های جهانی تولید، مبادله و مصرف می‌شوند کدامند؟

تقسیم کار جهانی

منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی

آنچه در دوره معاصر تازه جلوه می‌کند، نحوه و میزان نفوذ پدیده‌های جهانی در اقتصادهای سیاسی داخلی است. هیچگونه موج واحدی از جهانی شدن وجود ندارد که انواع تقسیم کار موجود در مناطق و بخش‌های صنعتی را از میان برده باشد.^{۱۳} انواع تقسیم کار منطقه‌ای در حال ظهور است که به طرق مختلف در ساختارهای جهانی ادغام می‌شود و هر یک وارد معاملاتی نابرابر با مراکز تولید و مالی جهانی می‌گردد، و با امکانات توسعه متمایز مواجه می‌گردد. در هر منطقه، انواع سلسله‌مراتب فرو جهانی (Sub - Global) با قطب‌های رشد اقتصادی، مراکز مدیریتی و تکنولوژیکی و سیستم‌های امنیتی شکل گرفته است.

تلاش برای تعریف الگوی واحدی از همگرایی منطقه‌ای بویژه یک مدل اروپا محور که بر اصول حقوقی، اعلامیه‌های رسمی، بوروکراسی‌های مرسوم و مبادله نهادی شده تأکید دارد، بیهوده است. این الگو راهنمای خوبی برای جهت‌گیری‌های زیربنایی و مبتنی بر تولید نیست و این همان چیزی است که تا اندازه‌ای یک واقعیت و هدف کشورهای عضو آسه‌آن و جامعه توسعه جنوب آفریقا است. انواع تقسیم کار منطقه‌ای ایستا نیست بلکه به سرعت در حال تغییر می‌باشد و منعکس‌کننده گسترش و کاهش تولید در مناطق مختلف، حرکت فوری منابع مالی، ادغام شبکه‌های تولید و تجارت و همچنین تحکیم تولید و سیستم‌های توزیع است.

گرچه در مقایسه با نیروهای جهانی از اهمیت

بین‌المللی بیش از حد بر اهمیت نیروی کار ارزان به عنوان نیروی محرکه سرمایه در سراسر جهان تأکید می‌نماید. دستمزدهای پائین توجیه‌کننده تصمیمات شرکت‌های فراملیتی در زمینه روی آوردن به بازارهای کار با گرانی نسبی نیروی کار نیست.^{۱۰} تصمیمات مربوط به تغییر مکان برخاسته از مجموعه‌ای از ملاحظات است و غالباً به نفع کشورهایی مانند سنگاپور تمام می‌شود که در آنها هزینه نیروی کار نسبت به کشورهای همسایه بیشتر است.

یک بررسی که در سال ۱۹۹۳ در مورد ۴۷ کشور انجام شد، نشان می‌دهد که براساس یک شاخص ترکیبی وزن‌دار، که تعداد نیروهای آموزش‌دیده ماهر و فنی را نسبت به نیازهای بازاری می‌سنجد، نیروی کار سنگاپور از نظر بهره‌وری در بالاترین رده قرار دارد.^{۱۱}

جدول (۱) ارزیابی نیروی کار برخی کشورها را بر اساس چهار شاخص چهارچوب حقوقی (معدل وزن‌دار برابر با ۳۰٪)، بهره‌وری نسبی (یعنی محصول سرانه کار در برابر دستمزد برابر با ۳۰٪)، گرایش کارگران (۲۵٪) و مهارت‌های فنی (۲۵٪) نشان می‌دهد.

مشکل دیگر نظریه تقسیم کار بین‌المللی و جدید این است که تقسیم کار بین‌المللی قدیمی (برای مثال در کشاورزی) از میان نرفته بلکه با تقسیم کار جدید همزیستی دارد. حال باید دید که چه چیز جدیدی در تقسیم کار بین‌المللی جدید وجود دارد. این ادعا که صنعتی شدن جهان سوم پدیده‌ای جدید است، ایجاد صنایع جایگزین واردات در آرژانتین، برزیل و مکزیک را در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ نادیده می‌گیرد. در عمل، رشد صنعتی در بعضی از بخش‌های آمریکای لاتین به دوره بین دو جنگ باز می‌گردد.^{۱۲} منطق ساختار گرایانه مستتر در نظریه تقسیم کار بین‌المللی و جدید، شرایط خاص تاریخی کشورها، مناطق، صنایع و بخش‌های خاصی را تحلیل می‌کند که الگوی حاکم همکاری در گستره جهانی بوده است. فراتر از نگرش اقتصادی، پرسش‌های اساسی این

○ نظریه تقسیم کار بین‌المللی جدید، بیش از حد بر اهمیت نیروی کار ارزان به عنوان نیروی محرکه سرمایه در سراسر جهان تأکید دارد حال آنکه تصمیمات مربوط به تعیین مکان تولید برخاسته از مجموعه‌ای از ملاحظات است که غالباً به نفع کشورهای با بهره‌ورترین نیروی کار تمام می‌شود.

دولت کاسته شده است اما دولت سازماندهی مجدد تولید را تسهیل می کند و نظام بین‌الدولی (interstate system) همچنان در يك جامعه جهانی یکپارچه نقش کلیدی دارد. در شرایط زمانی مناسبی که اقتصاد جهانی قوی بود، مداخلات دولت در اقتصادهای تازه صنعتی شده آسیای شرقی - هنگ کنگ، کره، سنگاپور و تایوان - باعث تقویت رشد اقتصادی گردید، اما باید توجه داشت که طبقات بومی ضعیف و پراکنده این کشورها به نیروهای نظامی و بوروکراسی اجازه کنترل دستگاههای دولتی را داده‌اند.^{۱۴} دولت سنگاپور با تشویق سرمایه‌گذاران خارجی و تضمین نیروی کار علمی و فنی و عرضه یک سیاست مالیاتی سخاوتمندانه نقش مهمی در اقتصاد «بازار آزاد» بازی کرده است. برای صنعتی کردن کشور و دستیابی به مرتبه بالاتر در میان کشورهای جهان یعنی هدفی که با تقسیم کار بین‌المللی آغاز شده بود و با تقسیم کار جدید و بین‌المللی ادامه یافت و همچنین برای مهار و مدیریت تقسیم کار جهانی، دولت‌های شرق آسیا عملاً از طریق اعطای یارانه و امتیازات تشویقی به بازرگانان، قیمت‌ها را «کاذب» نگه داشتند.^{۱۵} برخی دولتها برای تطبیق دادن خود با فرایند جهانی شدن به استراتژی ایجاد منطقه پردازش صادرات یا تأسیس کارخانه‌های مونتاژی که به‌عنوان شعبات یا مقاطعه‌کاران فرعی برای تولید کالاهای صادراتی عمل می‌کنند مبادرت کردند، تا به سرمایه خارجی دست یابند و ایجاد اشتغال نمایند. این روند جهانی شدن به‌عنوان يك جنبه مهم از منطقه‌گرایی نئولیبرال در حال رشد است. داده‌های جمع‌آوری شده توسط جفری هارت (Jeffrey Hart) نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۸۴ تعداد ۷۹ منطقه پردازش صادرات در ۳۵ کشور مشغول به کار بوده است. در ۱۹۸۹ تعداد این مناطق به ۲۰۰ رسید که ۱/۵ میلیون کارگر در آنها کار می‌کردند. در ۱۹۹۰ مکزیك به تنهایی دارای ۱۹۳۸ کارخانه مونتاژ از نوع یادشده بود که ۶۸ درصد از نیروی کار آنها را زنان تشکیل می‌دادند. در نتیجه رشد سریع اینگونه صنایع،

مسائل زیست‌محیطی زیادی بروز کرد.^{۱۶} همچنین دولتها گاه از طریق سرکوب برای پائین نگه داشتن هزینه نیروی کار و گاه نیز مانند ژاپن از طریق تشویق به آزمایش سیستم تولید بیدرنگ، به شکل دادن مجدد فرایندهای کاری پرداختند. این روش که مستلزم عرضه همزمان و مداوم کالا برای کاستن از هزینه‌های مربوط به انبار کردن و همچنین هزینه‌های بالاسری است، می‌تواند حجم نیروی کار را کاهش دهد و در عین حال سطح تولید را حفظ کند. صدور این سیستم به کشورهای همسایه از طرف ژاپن نشان‌دهنده این است که سلسله‌مراتب منطقه‌ای می‌تواند به الگوهای عرضه نیروی کار در چارچوب مناطق مختلف اقتصاد جهانی شکل دهد و نفوذی فراملی بر قدرت چانه‌زنی کارگران اعمال کند.

سلسله‌مراتب منطقه‌ای به الگوهای جهانی شدن درونی و جهانی شدن بیرونی شکل می‌دهند. درحالی که جهانی شدن قدرت انتخاب را محدود ساخته، حق انتخاب دولتها برای سیاست‌گذاری را کاهش داده و واکنش‌های کارگران را نیز محدود می‌سازد، گونه درونی آن نگاه به داخل و تأکید بیشتری بر بازار منطقه‌ای دارد، در صورتی که گونه بیرونی آن در پی دستیابی به حداکثر سود از بازار جهان است. جهانی شدن درونی، کنش متقابل را در درون منطقه افزایش می‌دهد و ممکن است سمت‌وسوی تعاملات را از بیرون منحرف کند، اما سیاست باز جهانی کردن، منطقه‌گرایی را محدود می‌کند. در آسیا هر دوی این استراتژی‌ها و همچنین ترکیبی از آنها به کار گرفته شده است.

در چارچوب تقسیم کار منطقه‌ای آسیا سلسله‌مراتبی بشدت لایه‌بندی شده - ژاپن، چین همراه با سایر مناطق از جمله چین بزرگ (تایوان و هنگ کنگ و ماکائو)، کره، آسه‌آن و هند و چین - وجود دارد که لایه‌های آن به لحاظ صنعتی و بخشی بسیار متفاوت با یکدیگرند. رشد اقتصادی که تحت رهبری ژاپن، با پیروی از شیوه همگرایی منطقه‌ای موسوم به «غازهای پرنده» و با

○ انواع تقسیم کار منطقه‌ای ایستا نیست بلکه به سرعت در حال تغییر می‌باشد و منعکس‌کننده گسترش و کاهش تولید در مناطق مختلف، حرکت فوری منابع مالی، ادغام شبکه‌های تولید و تجارت، و همچنین تحکیم تولید و سیستم‌های توزیع است.

شرکت کشورهای با سطوح مختلف توسعه یافتگی حاصل شده است، مبین آن است که میان نسل‌هایی از کشورهای که در شاخه‌های مختلف صنعت وارد بازارهای جهانی گردیده‌اند تمایزات مهمی وجود دارد.^{۱۷}

در حالی که تقسیم کار منطقه‌ای آسیا تا حدودی در پاسخ به هزینه‌های متفاوت نیروی کار به وجود آمد، امروزه مناطق فرعی نقش مهمی به عنوان واسطه بین شرکتهای چندملیتی و منابع نیروی کار ارزان بازی می‌کنند. امروزه سنگاپور و هنگ کنگ تبدیل به شهرهایی جهانی شده‌اند که سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در آنها متمرکز است.

آمیزه دیگری از ابتکار دولت و فعالیتهای کارفرمایان خصوصی، مفهوم «مثلث رشد» (growth triangle) است که از سه گره تشکیل شده است: جوهور (Johor) در مالزی، جزایر ریو (Riau) در اندونزی و دولت شهر (city - state) سنگاپور. در حالی که جوهور عرضه‌کننده زمین و نیروی کار نیمه ماهر، و ریو نیز دارای سرزمین و نیروی کار ارزان قیمت است مشخصه سنگاپور سرمایه‌انسانی با کیفیت بالا و زیربنای اقتصادی توسعه یافته است. این مثلث رشد، پایگاه تولیدی گسترده‌ای به وجود آورده است که در کل، مورد توجه شرکتهای چندملیتی سرمایه‌گذار است. با این حال، اینگونه همگرایی مسائلی مانند افزایش بالقوه نابرابری درآمدها و ایجاد حلیب آبادها در اطراف شهرهای صنعتی و بویژه به راه افتادن سیل کارگرانی با پیشینه‌های قومی متفاوت در اندونزی و ورود زنان کارگر جوان به خطوط مونتاژ را پدید آورده است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که مثلث رشد، متکی به دو پایه باشد - سنگاپور / جوهور و سنگاپور / ریو - بدون آنکه ارتباط پایداری بین جوهور و ریو وجود داشته باشد، زیرا هر دو عرضه‌کننده زمین و نیروی کار ارزان هستند. چون سرمایه‌ای که از سنگاپور خارج می‌شود بیش از مقداری است که به آن کشور وارد می‌شود، لازم است جمعیت کهنسال این کشور با کارگران خارجی جایگزین گردد.^{۱۸}

نشانه‌هایی حاکی از گسترش مثلث رشد در دست است. مفهوم جاه طلبانه‌تری از جهانی شدن، «هلال شکوفایی» (crescent of prosperity) است که به عنوان طرحی زیر منطقه‌ای برای استفاده مشترک از منابع مطرح شده است. این هلال که نمونه بزرگتری از همان مثلث رشد است کشورهای کره، ژاپن، چین، تایوان، ویتنام، لائوس، کامبوج، و شش کشور عضو آسه‌آن را در برمی‌گیرد.^{۱۹}

با ظهور تولید منطقه‌ای و شبکه‌های تجاری یکپارچه، یک الگوی مثلثی، جابجایی صنعتی از ژاپن و کشورهای نوصنعتی به آسه‌آن را در پی دارد. کشورهای آسه‌آن به وارد کردن ماشین‌آلات، تجهیزات و قطعات یدکی از کشورهای می‌پردازند که وطن آسیایی سرمایه‌گذاران خارجی محسوب می‌شود و از این کالاهای وارداتی برای تولید کالاهایی استفاده می‌کنند که نهایتاً به بازارهای غربی صادر می‌شود.

انواع دیگری از مثلث رشد نیز به وجود آمده است یا در حال به وجود آمدن می‌باشد. ایجاد این مناطق در چهارچوب آسه‌آن و حتی خارج از آن که نوعی جهانی شدن درونی است، بیشتر برای آن صورت می‌گیرد که، به جای آنکه مذاکرات درگیر بوروکراسی‌های خسته‌کننده و وقت‌گیر گروه‌بندیهای منطقه‌ای کامل گردد امکان انجام مذاکرات در مقیاس کوچک و بصورت غیر متمرکز میان طرف‌های معدودتری که متعهد به ترتیبات محلی و نسبتاً غیر رسمی هستند فراهم آید.^{۲۰}

برخلاف اشکال خود بسنده منطقه‌گرایی در دهه ۱۹۳۰ امروزه تمایلی به ایجاد بلوکهای تجاری انحصاری وجود ندارد. ژاپن که متعهد به چندجانبه‌گرایی لیبرال است تمایلی به حمایت از تدابیری که اتحادهای اقتصادی منطقه‌ای را تقویت می‌کند، ندارد و طرفدار سیاست همگرایی اقتصادی موقتی با تشریفات محدود (برای مثال با انجمن‌های اقتصادی آسیای شرقی) است. چند جانبه‌گرایی از دیدگاه لیبرالی، قالب

○ هر چند جهانی شدن، حق انتخاب دولتها برای سیاستگذاری را کاهش می‌دهد و واکنشهای کارگران را نیز محدود می‌سازد ولی گونه درونی آن نگاه به داخل و تأکید بیشتری بر بازار منطقه‌ای دارد در صورتی که گونه بیرونی آن در پی کسب حداکثر سود از بازار جهان است.

نهادی شده‌ای است که روابط میان سه یا چند دولت را بر مبنای اصول «عام» رفتاری هماهنگ می‌کند.^{۲۱}

حتی با وجود محققى مانند روگی (Ruggie) که تفسیر واقع‌گرایانه و راست‌اندیشانه را رد می‌کند و برای «قلمرو فراملی»^{۲۲} اعتبار قائل است، پارادایم غالب در نشریه‌های آکادمیک روابط بین‌الملل هنوز نتوانسته است نظریه قابل قبولی درباره نقش جوامع مدنی و جنبش‌های اجتماعی جدید در سه‌جانبه‌گرایی پیردازد. از همین رو این پارادایم کاربرد محدودی در تبیین میزان تقویت یا تضعیف نظم نئولیبرالی در نتیجه جهانی شدن دارد. کاملاً روشن است که جهانی شدن به معنی نیاز برای مدیریت اقتصادی جهانی است، اما نهادهای بین‌المللی موجود برای هماهنگ ساختن نظام دولت‌های ملی طراحی شده‌اند که بر این فرض استوار است هر دولتی حاکم بر اقتصاد داخلی خود است.^{۲۳} از این رو انفکاک ذاتی میان جهانی شدن اقتصاد و نهادهای بین‌المللی وجود دارد که زمینه‌های بالقوه تغییر مدیریت جهانی را به وجود می‌آورد.

مفهوم بدیلی از سه‌جانبه‌گرایی، هم از این اندیشه نشأت می‌گیرد که با پیدایی فرایند جهانی شدن هیچکس را نمی‌توان مسئول هدایت رویدادها در اقتصاد جهانی دانست و هم از تمایلی هنجاری در جهت به میدان آوردن یا قدرتمند کردن گروه‌های محروم‌تر در بازسازی نهادهای جهانی. بنابراین چندجانبه‌گرایی دگرگون‌کننده به معنی وارد ساختن نیروهای غیردولتی در فرایند سازمان‌دهی بین‌المللی است. در این مفهوم رابرت کاکس (Robert Cox) چندجانبه‌گرایی را «تعهد به حداکثر مشارکت در گفتگو میان نیروهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به‌عنوان وسیله‌ای برای حل منازعات و طراحی فرایندهای نهادی» می‌داند.^{۲۴}

این رهیافت که طرحی رهایی‌بخش است راه را برای مشارکت جنبش‌های مردمی در جریان بازسازی جهان هموار می‌کند. با این حال، شواهد کافی وجود ندارد که نشان دهد کانالهای مشارکت

هم در دسترس عناصر مختلف در تقسیم کار جهانی و هم نماینده راستین آنهاست.

آنچه به نظر می‌رسد در کوتاه‌مدت شاهدش خواهیم بود نوعی چندجانبه‌گرایی ناقص است: یعنی نه جهانی مرکب از بلوکهای تجاری رقیب بلکه جهانی متشکل از دولتهایی که به نحوی در قالب مناطق جهانی قرار گرفته‌اند و سعی در بهینه ساختن موقعیت خود و برخورد با مقاومت گروه‌های اجتماعی و جنبش‌هایی دارند که از جهانی شدن صدمه دیده‌اند. سه منطقه - آمریکای شمالی، اتحادیه اروپا (EU) و آسیای شرقی و جنوب شرقی - بازارهای بزرگی را تشکیل داده‌اند و بر تولید و تجارت جهانی تسلط دارند. آنها ۷۷ درصد صادرات جهانی را در دست و ۶۲ درصد تولید جهانی را در اختیار دارند.^{۲۵} یکی از چالش‌های مطرح برای این مفهوم و مفاهیم دیگر چندجانبه‌گرایی، جابجایی گسترده نیروی کار است که تفاوت میان کشورهای فرستنده و گیرنده نیروی کار را تشدید می‌کند.

مهاجرت بین منطقه‌ای و درون منطقه‌ای

با تجدید ساختار همزمان تولید جهانی و روابط جهانی قدرت، قطبهای رشد مشارکت رقابتی در تقسیم کار جهانی به جذب گسترده نیروی کار از دیگر مناطق می‌پردازند. افرادی که در پی فرار از سرکوب و حاشیه‌نشینی هستند در چارچوب تقسیم کار طبقه‌بندی شده‌ای که منعکس‌کننده سلسله‌مراتب میان مناطق، کشورها و نرخهای متفاوت صنعتی شدن است، بی‌درنگ جذب این قطبها می‌شوند.^{۲۶}

در حالی که مهاجرت پدیده تازه‌ای نیست، ابعاد کنونی مهاجرت گیج‌کننده است. طبق برآورد صندوق جمعیت ملل متحد دستکم ۱۰۰ میلیون مهاجر بین‌المللی، خارج از کشور زادگاه خود زندگی می‌کنند. مبلغی که این افراد برای

○ بر خلاف اشکال خود بسنده منطقه‌گرایی در دهه ۱۹۳۰، امروزه تمایلی به ایجاد بلوکهای تجاری انحصاری وجود ندارد. چندجانبه‌گرایی لیبرال، قالب نهادی شده‌ای است که روابط میان سه یا چند دولت را بر مبنای اصول عام رفتاری هماهنگ می‌کند.

با دعوت به «همبستگی بدون مرز» و ایجاد نهایی ساختارهای منطقه‌ای برای اتحادیه‌های تجاری،^{۳۱} همبستگی بین‌المللی به انگیزه‌ای مهم تبدیل می‌شود، اما دولت ملی همچنان مرجع اصلی باقی می‌ماند.

در نتیجه، اهمیت طبقه در یکپارچه شدن آن با گروه‌های غیرطبقه‌ای نهفته است. آنچه که مطرح است، کنش‌های متقابل تولید و شکل‌گیری هویت‌های چندگانه است. کنترل شدید شرایط کار به وسیله کارفرمایان باعث می‌شود که هویت‌ها بهنگام اوقات فراغت یعنی در جامعه یا خانه شکل بگیرد. اغلب فعالیت‌هایی نظیر ورزش، انجمن‌های دوستی، یا جشنواره‌ها بستر شکل‌گیری این هویت‌ها را می‌سازد. بدین ترتیب تقسیم کار جهانی متحول در چهار راه اختلافات طبقه‌ای و فرهنگی قرار گرفته است.

در چنین شرایطی، تنظیم نیروی کار مهاجر بیشتر به وسیله مکانیسم‌های غیررسمی تک‌فرهنگی و چندفرهنگی صورت می‌گیرد تا به وسیله دولت یا فرایندهای چندجانبه رسمی. ممکن است چندجانبه‌گرایی لیبرال مهاجرت را محدود سازد اما هماهنگی بین دولتها در این زمینه کاملاً محدود است. در اروپا فشار برای اتخاذ یک سیاست مشترک در مورد مهاجرت رو به افزایش است اما اتحادیه اروپا فاقد اختیارات قضایی در این زمینه است. گرچه این اتحادیه از اصل جابجایی آزاد افراد حمایت می‌کند، ولی مهاجرت دائم و حق اعطای پناهندگی همچنان در حوزه صلاحیت دولتهای ملی است.

وجود فرهنگهای مهاجر متمایز از هم، مسائلی برای هویت تعدادی از کشورهای میزبان به وجود آورده است. در فرانسه، مسئله مهاجرت در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رنگ سیاسی شدیدی به خود گرفت و این هنگامی بود که روشن شد که موج جدید کارگران مهاجر ریشه‌ای متفاوت از اسلاف خود دارند. اینها خانواده‌های خود را نیز به فرانسه آوردند و بسیاری از آنها خود را با هویت ملی فرانسویان انطباق ندادند. در واقع آنهایی که زبان، سنن مذهبی و عادات غذایی و

خانواده‌های خود می‌فرستند بالغ بر ۶۶ میلیارد دلار می‌شود که بیش از کل کمک‌های توسعه خارجی است که از سوی دولت‌ها پرداخت می‌شود. در ۱۹۸۷ نیویورک به تنهایی ۲/۶ میلیون مقیم داشت که در خارج از آمریکا متولد شده بودند، اینها ۳۵ درصد جمعیت این شهر را تشکیل می‌دادند. پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۰۰ بیش از ۵۰ درصد جمعیت این شهر را خارجی‌ان تشکیل دهند.^{۲۸} تعداد مهاجرین به اروپا نیز چشمگیر است. به گفته کمیسیون اقتصادی ملل متحد برای آفریقا، ۳۰ درصد نیروی کار ماهر آفریقا در سال ۱۹۸۷ در اروپا زندگی می‌کرده‌اند. همچنین برآورد می‌شود که از هر ۱۸ آفریقایی يك نفر در خارج از موطن خود زندگی می‌کند.^{۲۹}

در میان کشورهای اروپایی آلمان بیشترین تعداد مهاجر را پذیرفته است (۵/۲ میلیون نفر). فرانسه با ۳/۶ میلیون، بریتانیا با ۱/۸ میلیون و سوئیس با ۱/۱ میلیون یا ۱۶/۳ درصد جمعیت خود در ده‌های بعدی قرار دارند.^{۳۰}

آنچه که در این میان پدیده‌ای نوظهور است، سمت‌وسوی حرکت مهاجرین از کشورهای فرستنده به کشورهای گیرنده و همچنین پراکنندگی مکانی قطبهای رشد است که يك تقسیم کار سرزمینی متمایز را تشکیل می‌دهد. اقتصادهای پویاتر منابع انسانی را جذب می‌کنند و در این میان، حرکت از جنوب و شرق به غرب است. گرچه حرکت مهاجرین بیشتر از جنوب به شمال است اما آنان از جنوب به جنوب هم می‌روند.

گرچه پویایی بازار عاملی تحریک‌کننده برای مهاجرت است، اما این نیروی محرکه صرفاً محصول فرعی تنش ساختاری بین سرمایه و نیروی کار نیست. مطمئناً، سرمایه بازارهای بزرگ تنظیم نشده به وجود می‌آورد و نیروی کار توانایی کمتری برای سازماندهی مجدد فراملی پیدا می‌کند. سرمایه بطور فزاینده‌ای جهانی می‌شود، اما اتحادیه‌های تجاری هنوز در چارچوبهای ملی در جستجوی هویت خویشند.

○ رابرت کاکس:
چندجانبه‌گرایی، تعهد به حداکثر مشارکت در گفتگو میان نیروهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به عنوان وسیله‌ای برای حل منازعات و طراحی فرایندهای نهادی است.

باز آفرینی هویت آلمانی است.

آنچه که تأثیر مستقیمی بر زندگی مهاجرین دارد، غیررسمی شدن عرضه نیروی کار و ظهور پیوندهای جدید میان شمال و جنوب (برای مثال شبکه‌های قاچاق کارگر) است. مهاجرین غیرقانونی اگر زبان کشور پذیرنده را ندانند و مهارت‌های تخصصی نیز نداشته باشند در اقتصاد غیررسمی (دستفروشی و غیره) باقی می‌مانند. مسئله دیگری که وجود دارد این است که بسط بازار کار، بافت اجتماعی شهرها و دهکده‌های زادگاه مهاجرین را از بین می‌برد و باعث ایجاد قطب‌بندی‌های جدید بین دو گروه می‌شود: آنهایی که فردی را در خارج دارند و با پول ارسالی از جانب آن فرد می‌توانند زندگی بهتری داشته باشند و کسانی که فردی را در خارج ندارند، کارگران مهاجر و خانواده‌های آنها. گروه دوم تبدیل به بخشی از زنجیره کالاسازی در سرمایه‌داری مدرن شده‌اند، چون مانند کالا خرید و فروش می‌شوند.

زنجیره کالای جهانی

جریانهای جابجایی نیروی کار حلقه‌های ارتباطی اصلی در زنجیره کالای جهانی را تشکیل می‌دهد^{۳۴} و تعیین‌کننده موقعیت در ساختارهای ژواکونومیک است. همانطور که نخستین بار هاپکینز (Hopkins) و والرشتاین (Wallerstein) بیان کردند «زنجیره کالا شبکه‌ای از فرایندهای کار و تولید است که نتیجه نهایی آن، کالای تمام شده است.»^{۳۷} باردیابی این زنجیره‌ها می‌توان تقسیم کار و دگرگونی سیستم‌های تولید را مشخص ساخت. برای هر کالا از توزیع گرفته تا بازاریابی، تولید و عرضه مواد خام می‌توان نگاه خود را روی گره‌های متفاوت متمرکز نمود. این زنجیره‌ها نه تنها فرایندهای چندگانه تولید را به هم متصل می‌کنند بلکه همچنین منعکس‌کننده کلیت روابط تولید در یک تقسیم کار گسترش یافته هستند.

من در اینجا به مرور کارهایی نمی‌پردازم که دیگران در زمینه سازمان و جغرافیای زنجیره کالا در صنایع مختلف انجام داده‌اند (کشتی‌سازی،

نحوه لباس پوشیدن خاص خود را حفظ کردند با این واقعیت روبرو شدند که فرصتهای شغلی منحصر به افراد دارای فرهنگ کشور میزبان یا کسانی است که جذب آن فرهنگ شده‌اند.^{۳۲} پس همانطور که جوامع چند نژادی و چند قومی تکامل می‌یابند، فرهنگ تبدیل به ابزاری برای تنظیم نیروی کار می‌گردد.

پس از ۱۹۴۵، آلمانی‌ها اسطوره «انسجام فرهنگی» را برای پر کردن جای «انسجام نژادی» به‌عنوان عامل تعیین‌کننده هویت ابداع کردند. این امر تا زمانی که نیروی کار ارزان خارجی به معجزه اقتصادی آنان کمک می‌کرد مسئله‌ساز نبود. اندیشه «آلمانی بودن» خود افسانه‌ای بیش نیست. در واقع فرهنگ آلمانی مجموعه‌ای از تأثیرات اروپایی است. برای مثال، بسیاری از ساکنین منطقه دوراخالاف لهستانی‌هایی هستند که در قرن نوزدهم برای کار در معادن به این منطقه آمدند.^{۳۳} اعتصابات کارگران خارجی در ۱۹۷۳ در آلمان نشان داد که دولت آلمان باید به سرمایه‌گذاری برای تهیه مسکن و آموزش برای کارگران مهاجر و خانواده‌هایشان بپردازد. طولانی شدن اقامت کارگران خارجی باعث شد که ماکس فریش (Max Frisch) نویسنده و نماینده‌نامه‌نویس سوئیس بگوید: ما کارگر می‌خواستیم، اما انسانها آمدند.^{۳۴}

قانون صلاحیت در آلمان تنها افرادی را که پدر یا مادرشان آلمانی هستند، مستحق تابعیت می‌داند. هنوز در آلمان این برداشت وجود دارد که حتی مهاجرینی را که به تابعیت آلمان درآمده‌اند نباید آلمانی تلقی کرد. ممکن است آنها تمام عمر خویش را در آلمان سپری کرده باشند، ممکن است تنها به زبان آلمانی صحبت کنند، اما باز هم خارجی تلقی می‌شوند.^{۳۵}

علیرغم وجود یک نیروی کار چندفرهنگی، تک فرهنگ‌گرایی بعنوان هویت غالب در میان آلمانی‌ها همچنان پابرجاست. جذب و هضم کامل تضمین‌کننده دسترسی برابر به شغل نیست، اما راهی است که احتمالاً به استخدام منتهی می‌شود، زیرا چند فرهنگ‌گرایی نیازمند

○ هر چند مهاجرت پدیده تازه‌ای نیست ولی ابعاد کنونی آن حیرت‌آور است: دستکم ۱۰۰ میلیون مهاجر بین‌المللی در خارج از کشور زادگاه خود به سر می‌برند و مبلغی که برای خانواده‌های خود می‌فرستند بالغ بر ۶۶ میلیارد دلار است که از کل کمکهای توسعه خارجی پرداخت شده توسط دولتها نیز بیشتر است.

(به تریلیون دلار آمریکا)					
A	B	C	D	E	F
حوزه اقتصادی چین	۰/۶	۲/۵	۲/۵	۹/۸	۷۳۰۰
آمریکا	۵/۵	۹/۹	۵/۴	۹/۷	۳۶۰۰۰
ژاپن	۳/۴	۷/۰	۲/۱	۴/۹	۳۷۹۰۰
آلمان	۱/۷	۳/۴	۱/۳	۳/۸	۳۹۱۰۰

A = کشور
 B = به قیمت‌های بازار ۱۹۹۱
 C = به قیمت‌های بازار ۲۰۰۲
 D = به قیمت‌های استاندارد بین‌المللی ۱۹۹۰ (الف)
 E = به قیمت‌های استاندارد بین‌المللی ۲۰۰۲ (ب)
 F = به قیمت‌های استاندارد بین‌المللی - درآمدها به دلار آمریکا.

الف) منبع این برآوردها، گزارش توسعه جهانی ۱۹۹۲ (به جز تایوان و چین) از انتشارات بانک جهانی است. اگر چه این برآورد خیلی وسیع است. برآورد برنامه تطبیقی بین‌المللی (ICP) برای چین در ۱۹۹۰ ممکن است محافظه کارانه باشد. برای مثال برآورد آن برای ۱۹۸۵ صرفاً برای چین ۲/۶ تریلیون دلار بود.

○ بادعوت به «همبستگی بدون مرز» و ایجاد نهایی ساختارهای منطقه‌ای برای اتحادیه‌های تجاری، همبستگی بین‌المللی به انگیزه‌ای مهم تبدیل می‌شود اما همچنان دولت ملی مرجع اصلی باقی می‌ماند.

ارزش‌ها و عقاید مشترک شکل می‌یابند. بنابراین، تقسیمات کار قومی، نژادی و جنسیتی زیربنای طبقه را تشکیل می‌دهند. با وجود انگیزه جهانی شدن، پاسخ‌های فرهنگی به گسترش بازار، فراهم کننده معانی بین‌ذهنی و نابرابریهای میان‌مدت ناشی از تقسیم کار در حال تغییر است.

نمودهای متنوعی از شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی وجود دارد که در آنها فرهنگ و تقسیم کار به هم گره خورده‌اند. مثال بارز آن تقسیم کار فراملی چین است. یک شبکه منطقه‌ای قدرتمند -

گرچه غیررسمی - کل ثروت ۴۰ میلیون چینی را که در آسیای جنوب شرقی کار می‌کنند (بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دلار)، ثروت هفت میلیون ساکنین هنگ کنگ (۵۰ میلیارد دلار دیگر) تایوان و جمهوری خلق چین را دربرمی‌گیرد. ۴۰ تایوان اینک دارای چهاردهمین اقتصاد بزرگ جهان و بیشترین میزان انباشت ذخایر نقدی (بیش از ۸۰ میلیارد دلار) است. آنچه که بانک جهانی از آن به‌عنوان منطقه اقتصادی چین (شامل چین، هنگ کنگ و تایوان) یاد می‌کند و به چین بزرگ نیز معروف است از ۱۹۶۲ میانگین نرخ رشدی بیش از ۷ درصد داشته است و تا سال ۲۰۰۲ نرخ

پوشاک، کفش و غیره).^{۳۸} تحقیقات تجربی نشان‌دهنده راه‌های مختلفی است که از طریق آنها تکامل شبکه پیوندهای پیچیده صنعتی، بازرگانی و مالی، گره‌های متمایزی را ایجاد کرده است که عرضه مواد خام عملیات تولید و جریان تجاری را به زنجیره‌های کالا در یک اقتصاد جهانی بیش‌ازپیش یکپارچه پیوند می‌دهد. این زنجیره‌ها از مرزهای جغرافیایی و سیاسی دولت‌های ملی گذشته و تا حدودی بوسیله الگوهای اجتماعی و فرهنگی تبیین می‌شوند.

شکل‌گیری فرهنگی

پیوندهای فراملی اساساً دولت نمی‌شناسند و نه تنها بوسیله جریان کالاها بلکه همچنین از طریق ازدواج، قبائل و لهجه‌ها - در یک کلام به وسیله فرهنگ مشترک - به هم ارتباط می‌یابند. در واقع، شاید تأثیرات فرهنگی عاملی باشد که بیش از عوامل دیگر در نظریه تقسیم کار نادیده گرفته شده است.^{۳۹} آنچه غالباً نادیده گرفته می‌شود این است که پیوندهای طبقاتی هم بوسیله نیروهای اقتصادی غیرشخصی و هم توسط

تولید ناخالص داخلی آن بیش از فرانسه و ایتالیا و انگلستان خواهد گردید و به کل بازده آمریکا نزدیک خواهد شد.^{۴۱}

جدول (۲) به مقایسه حجم اقتصاد منطقه اقتصادی چین با حجم اقتصادی سایر کشورهای عمده اختصاص دارد. چین با رشد تولید ناخالص داخلی متجاوز از ۱۵ درصد در نیمه اول ۱۹۹۳ این وحشت را به وجود آورده است که اقتصاد آن دارای رونق بیش از حد شود.^{۴۲}

تقسیم کار فراملی چین ریشه در امواج مهاجرین از سرزمین اصلی به سرزمین های مجاور و جنوب شرقی آسیا دارد. در سرتاسر جنوب شرقی آسیا، فعالیتهای تجاری چینی ها بر اقتصادهای ملی تسلط یافته است و علیرغم کمک دولت به بنگاههای بومی، بطور سنتی انجمن های خانوادگی تشکیل شده است که بوسیله یک فرد یا یک خانواده کنترل می شود. این شکل بندی و نقش اقتصادی آن، منعکس کننده منزلت مهاجرین و اقلیت چینی در کشورهای پذیرنده است، چون این گروه ها و انجمن ها در چین عمدتاً برای مهاجرین روستایی - شهری در مراکز تجاری وجود دارد.^{۴۳}

چینی های مهاجر از طریق دلالتان برای خانواده های خود پول می فرستند. دلالتان نیز با سرمایه خود به خرید کالا برای صدور به چین می پردازند و از عایدات آن برای ارسال پول به خانواده های مهاجرین استفاده می کنند.^{۴۴}

تغییرات عمده در جریان گردش سرمایه منعکس کننده تغییرات ساختاری در اقتصادهای آسیاست که خود نتیجه افت نسبی صادرات مجدد کالا و افزایش تولید داخلی است. کاهش صادرات مجدد کالا موجب کاهش فعالیتهای کارگزاران صادرات و واردات می شود که به عنوان واسطه بین چین و جنوب شرقی آسیا عمل می کنند. مراکز مالی بین المللی در هنگ کنگ و سنگاپور برای انتقال سرمایه جهت سرمایه گذاری خارجی و همچنین به عنوان منبع سرمایه برای سایر کشورهای جهان سوم، توسعه یافتند. چینی ها صاحب بانکهای زیادی از این نوع در

جنوب شرقی آسیا و هنگ کنگ هستند و دفاتر فرعی خارجی آنها در ژاپن، آمریکا و سایر نقاط وجود دارد. این بانکها که از سرمایه پناهندگان سپرده های کوتاه مدت که برای سرمایه گذاری در بانک گذاشته شده اند، استفاده می کنند، قادرند خدماتی حیاتی به مشتریان چینی خود عرضه دارند و آنها را به شرکای جذابی برای نهادهای مالی و تجاری در آمریکا، ژاپن و اروپا تبدیل نمایند.^{۴۵}

بازرگانان چینی که با چالش سیاسی ناسیونالیسم اقتصادی از جانب طبقات حاکمه محلی مواجه هستند، کنترل شرکتهای خود را بین بستگان، افراد مورد اعتماد و شرکتهای تابعه در مکانهایی نظیر پاناما، وانواتو (Vanuatu) و لیبریا تقسیم کرده اند. بدین ترتیب مجموعه پیچیده ای از منافع خانوادگی و تعداد زیادی سهامدار شرکتهای گوناگون به وجود آمده است.^{۴۶} همچنین ثروتمندان چینی وارد کارهای مشترک با خارجیانی شده اند که بسیاری از آنها چینی تبارهای سایر کشورها هستند. برای مثال، پیوندهای بازرگانی خانواده کوئوک (Kuok) از دفاتر این گروه در سنگاپور و هنگ کنگ گرفته تا کل آسیای جنوب شرقی، فیجی، چین و استرالیا را در بر می گیرد.^{۴۷}

استراتژی دیگر برای دفع چالش ناسیونالیسم اقتصادی، تشکیل اتحاد با سرمایه های غیر چینی به طریقی است که برای دلالتان قدرت محلی قابل قبول باشد. بر این اساس، نسل جدیدی از رهبران تجاری چین در کشورهایی نظیر مالزی خواهان جلب حمایت سیاسی شده اند. این نسل جدید خود را با منافع و نیازهای طبقه سرمایه دار مالزی و الزامات دولت آن کشور تطبیق داده است. استراتژی دو شاخه ایجاد پیوند با سرمایه های مالزیایی و غیر مالزیایی هم ناشی از بی بردن به این حقیقت است که اتحادهای سیاسی برای انباشت سرمایه اهمیت جهانی دارد و هم نتیجه وقوف به این امر که حامیان مشتریان چینی می توانند در جریانات سیاسی متحول غرق شوند.^{۴۸}

به همین سان در اندونزی، به دنبال یک رشته

○ جریانهای جابجایی نیروی کار حلقه های اصلی زنجیره کالای جهانی را تشکیل می دهند و تعیین کننده موقعیت کشورها در ساختارهای ژئواکونومیک هستند.

۴۰۰۰ یوان در ماه یا ۷۲ دلار است که دو برابر دستمزد يك کارگر در کارخانه‌های دولتی است. این کارخانه یکی از ۳۰ هزار شرکتی در گوانگ‌دونگ است که به‌وسیلهٔ بازرگانان هنگ‌کنگ کنگی اداره می‌شود. قسمت اعظم تولید این کارخانه در خود سرزمین اصلی چین صورت می‌گیرد، کارهای مربوط به تحقیق و توسعه در تایوان انجام می‌شود و مدیران کارخانه و دفاتر مرکزی آن در هنگ‌کنگ مستقر هستند.^{۵۱}

مطابق الگوی کلاسیک پولیانی، گسترش بازار يك عامل مختل‌کننده و قطبی‌کننده در چین است: کشوری با ۱/۱۵ میلیارد جمعیت، با بیشترین مازاد نیروی کار در جهان و بدون يك چارچوب مؤثر برای تنظیم و کنترل مهاجرت جمعی به مناطق پر رونق ساحلی. این امر باعث ایجاد اختلافات اجتماعی-اقتصادی بین مناطق مرکزی و مناطق ساحلی گردیده است.

در حالی که گوانگ‌دونگ به جذب مهاجرین می‌پردازد، تایوان با کمبود جدی نیروی کار و تشدید روح مبارزه‌جویی در میان کارگران مواجه است که خود باعث می‌شود سرمایه‌ملی سربرعتر در جمهوری خلق چین به کار انداخته شود و کارگران خارجی جذب آن گردند. امروزه خانواده‌های سنتی چین که دست‌اندرکار فعالیت‌های بازرگانی هستند، بیش از پیش در صدد آشنایی با فنون مدیریت برآمده‌اند.

فرهنگ چینی واسطه‌ای برای تربیت نهادی در تقسیم کار جهانی و منطقه‌ای است. به تعبیر گسترده‌تر، این فرهنگ بسیار تطبیق‌پذیر، انعطاف‌پذیر و پویاست و پذیرای نیروهای بازار، مقتضیات توفیق در تجارت و تعاملات لازم با جمعیت بومی و فرصت‌های فراملی است. همچنین این فرهنگ در مواردی که نشان دادن ویژگی‌های اقلیت برای بسیج مازاد قابل سرمایه‌گذاری و وارد شدن در تجارت مفید جلوه می‌کند به‌صورت انتخابی بعنوان يك استراتژی تجاری مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما استفاده از هویت فرهنگی محدود به جامعهٔ اقلیت می‌گردد. برای کل جمعیت معانی بین‌ذهنی مرتبط با

شورشهای ضدچینی، تجار چینی خواهان حمایت مقامات شدند و منافع اقتصادی خود را به منافع اقتصادی طبقهٔ حاکمهٔ محلی گره زدند.^{۴۹} برای کاستن از خطرات ناشی از تبدیل شدن به يك اقلیت سیاسی آسیب‌پذیر در وطن خود، بسیاری از خانواده‌های چینی مقیم ماورای بحار نه فقط به دلایل عاطفی بلکه همچنین به دلیل عملکرد اقتصاد چین به سرمایه‌گذاری در استانهای زادگاه خود در چین نیز پرداختند.

همانطور که گفته شد، شواهد مبین این است که تقسیم کار فراملی چین به‌عنوان محور رشد اقتصادی در آسیا در حال ظهور است. چین بزرگ يك مثلث زیرمنطقه‌ای است که اضلاع آن را پیوندهای اقتصادی‌ای تشکیل می‌دهد که بطور غیررسمی استانهای جنوبی چین یعنی گوانگ‌دونگ (Guangdong) و فوجیان (Fujian) را با هنگ‌کنگ و تایوان مرتبط می‌سازد. این مثلث با ۱۲۰ میلیون جمعیت دارای تولید ناخالص داخلی نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار است.

مثلث چین بزرگ در دههٔ ۱۹۸۰ هنگامی به‌وجود آمد که هنگ‌کنگ و تایوان با سرمایه‌گذاری چینی‌های مستقر در حوزهٔ پاسیفیک، پایگاههای تولیدی خود را به جمهوری خلق چین منتقل کردند تا از نیروی کار ارزان قیمت، اجارهٔ پائین و بازار بالقوه عظیم آن بهره‌برداری کنند. استان گوانگ‌دونگ اقتصاد خود را در اقتصاد هنگ‌کنگ ادغام نمود. گوانگ‌دونگ با ۶۳ میلیون نفر جمعیت، بیش از هر کشور دیگر اروپایی مگر آلمان جمعیت دارد. مناطق شهری در گوانگ‌دونگ تعداد زیادی از کارگران چینی را که در جستجوی کار هستند به‌خود جذب می‌کنند. گرچه دستمزدهای گوانگ‌دونگ از هنگ‌کنگ و تایوان کمتر است اما از دستمزدهایی که در مزارع دولتی و کارخانه‌های دولتی پرداخت می‌شود، بیشتر است.^{۵۰}

در یکی از کارخانه‌های الکترونیکی گوانگ‌دونگ، دستمزد متوسط ۴۰۰۰ کارگر

○ شواهد نشان می‌دهد که تقسیم کار فراملی چین به‌عنوان محور رشد اقتصادی آسیا در حال ظهور است. چین بزرگ مثلثی زیرمنطقه‌ای است که اضلاع آن را پیوندهای اقتصادی تشکیل می‌دهد که به شکل غیررسمی میان استانهای جنوبی گوانگ‌دونگ و فوجیان در چین و هنگ‌کنگ و تایوان برقرار شده است.

مشکل موجود ارائه بدیلی برای چارچوب مرجعی است که هواداران پرشور و شوق جهانی شدن اقتصادی به کار می‌برند.

از دیدگاهی دیگر، جهانی شدن دست و پای دولت را نمی‌بندد بلکه آن را مجبور می‌سازد تا سیاستهای داخلی را با فشارهای ایجاد شده از جانب سرمایه فراملی تطبیق دهد. ابتکارات دولتی نمایانگر سعی در مانور دادن و دستیابی به تحرک ملی در چارچوب تقسیم کار جهانی غالباً از طریق تلاش برای ایجاد ظرفیت تولیدی و کسب برتری تکنولوژیکی است. در رشد یابنده‌ترین اقتصاد منطقه‌ای - جنوب شرقی آسیا - سیاستهای دولت در پی ایجاد مراکز تحقیق و توسعه به منظور حرکت به سمت فعالیتهایی با ارزش افزوده بالاتر است.

با وجود این، نیروهای فراملی از دولت پیشی گرفته‌اند، زیرا دولت به جمع‌آوری فعالیت انسانی در یک سطح سیاسی و ارضی می‌پردازد که با جریان در حال تحول کار، سرمایه و تکنولوژی همخوانی ندارد. روز بروز پیوندهای بیشتری بین دولت‌های منطقه‌ای (region - states) و اقتصاد جهانی ایجاد می‌شود. دولت‌های منطقه‌ای که از قسمت‌هایی از دولت‌ها، یا بر اساس الگوهای اقتصادی تشکیل می‌شوند، که با مرزهای دولتها همپوشی دارند، سعی در بهره‌گیری از گسترش بازار در تقسیم کار جهانی دارند.^{۵۳} در این ترکیب‌بندی، بذره‌های منازعه به دست رهبرانی کاشته می‌شود که واقعیت جهانی شدن را مورد تردید قرار می‌دهند یا سعی می‌کنند که شعله‌های ناسیونالیسم اقتصادی را روشن کنند یا اینکه بلوک‌های تجاری رقیب ایجاد نمایند.^{۵۴} پاسخ دیگر این است که این واقعیت را قبول کنیم که هیچ کشوری نمی‌تواند از اثرات جهانی شدن بگریزد. در این صورت، لازم است منافع را بر حسب چیز دیگری جز «ملت» خیالی تعریف کرد و از استراتژیهای صرفاً دفاعی اجتناب نمود. در این صورت ممکن است مناطق جهانی در صد سوار شدن بر امواج گسترش بازار در یک تقسیم کار جهانی برآیند.^{۵۵}

تعاملات میان فرهنگ و فعالیتهای اقتصادی، اهمیت عینی آنها را نادیده می‌گیرد یا آن را مخفی می‌کند و باعث تشدید منازعات در چارچوب تقسیمات کار نژادی و قومی می‌شود و منجر به اتخاذ سیاستهای دولتی می‌گردد که با اهداف اعلام شده دولت در تناقض است و تنش‌های اجتماعی را تشدید می‌نماید.^{۵۲}

نتیجه‌گیری

نظریه‌های تقسیم کار ابزار ارزشمندی برای بررسی تجدید ساختار جهان هستند بویژه از آنرو که روندهای عمده‌ای را شناسایی می‌کنند که سازنده جغرافیای اجتماعی متحول سرمایه‌داری هستند. با این حال، نظریه کلاسیک و گونه جدید آن اقتصادگرایانه است و نقش فرهنگ را نادیده می‌گیرد و احتمال بازگشت یا وقفه را در مسیر تجدیدساختار در نظر نمی‌گیرد؛ این تفسیرها نظریه‌ای برای دگرگونی به دست نمی‌دهند. پیش‌بینی آینده نباید مبتنی بر مسیری سر راست و مستقیم باشد، زیرا تغییر در جهان پس از جنگ سرد و ما بعد تفوق یا هژمونی یک فرایند نامنظم است.

نه نظریه اقتصادگرایانه تقسیم کار و نه استدلال‌ات مربوط به تفوق سیاسی که ریشه در رهیافت‌های واقع‌گرا و نواقع‌گرا در خصوص چندجانبه‌گرایی لیبرال دارند، راهنمای دقیقی برای یک نظم جهانی در حال ظهور به شمار نمی‌روند. مسئله‌ای که در مورد استدلال‌ات مربوط به تفوق وجود دارد این است که آنها از پیش وجود نوعی جدایی را بین نظام بین‌الدولی که مبتنی بر تقسیمات ارضی میان قدرتهای دارای حاکمیت است و یک عرصه اقتصادی که در آن بازار عامل ایجاد تقسیمات است، مسلم فرض می‌کنند. با برداشتن مرز میان سیاست و اقتصاد، مفهوم‌بندی غالب جهانی شدن که ریشه در نظریه اقتصاد لیبرال دارد، در خدمت منافع کسانی قرار می‌گیرد که از بازار گسترش یافته نفع می‌برند.

○ نظریه‌های تقسیم کار بویژه از آنرو که روندهای عمده‌ای را شناسایی می‌کنند که سازنده جغرافیای اجتماعی متحول سرمایه‌داری اند ابزار ارزشمندی برای بررسی تجدید ساختار جهان هستند.

○ فرهنگ باروغنکاری
روان کردن زنجیره‌های
کالا، جریان سرمایه و کار
را تسهیل می‌کند و از
تنش‌های ایجاد شده در
نتیجه تقسیم جهانی کار
می‌کاهد.

این الگوها مؤید آنند که تقسیم کار جهانی، تقسیم کار جدید و بین‌المللی را تقویت نموده و دگرگون می‌سازد. ساختار نوظهور، تصریح تقسیم کار جهانی، تقسیم کار منطقه‌ای متمایز و بافت شرایط محلی است. عناصر کلیدی در این ساختار در بستر فرایند جهانی شدن قرار دارند که در اینجا به‌عنوان کوچک شدن جنبه‌های زمانی و مکانی روابط اجتماعی تعریف می‌شود. جدای از ارزیابی صف‌بندی مجدد در نقش دولت و نوآوری‌های تکنولوژیکی، تبیین تقسیم کار جهانی مستلزم توجه به مواد زیر است: (۱) جنبه‌های نهادی و غیررسمی تشکیلات منطقه‌ای در حال تحول؛ (۲) جریان مهاجرت درون منطقه‌ای و بین منطقه‌ای؛ (۳) شبکه پیچیده پیوندهای متقابل میان تولیدکنندگان جهانی، بازده آنها و بازارهای خاص و (۴) شیوه‌های تاریخی شکل‌گیری فرهنگها و چگونگی بیرون آمدن آنها از دل اقتصاد یک منطقه و کمک به شکل‌گیری آن.

منطقه، نقطه شروعی برای تحلیل تقسیم کار متحول جهانی است، زیرا مکان اشکال مختلف تقسیم کار و عرصه عمده‌ای برای انتقال گسترده جمعیت محسوب می‌شود. رقابت و ترس از نابودی، شرکتها را به سمت گسترش یافتن و تولید در مقیاسی وسیعتر از بازار ملی سوق می‌دهد. با نوآوری‌های تکنولوژیکی، تحرک فراملی سرمایه و پیشرفتهای مربوط به حمل‌ونقل و ارتباطات، مرحله جدید و شدیدتری از انباشت، فرایندهای تولید را در هم ادغام کرده و گره‌ها را در زنجیره‌های کالا به هم متصل نموده است. فعالیتهای تولیدی که ترتیب تولید کلاسیک را شکل می‌دهند، فرایند انباشت را تعمیق نموده‌اند. فرهنگ باروغنکاری زنجیره‌های کالا، جریان سرمایه و کار را تسهیل می‌کند و از تنش‌های ایجاد شده در نتیجه تقسیم جهانی کار می‌کاهد.

همچنان که اقتصاد جهانی تغییر می‌کند، نقش هر منطقه نیز تغییر پیدا می‌کند. جهانی شدن یک فرایند ناموزون و به تعبیر دورکم نوعی همبستگی فوق‌ارگانیک است. در سطح جهانی، ساختارهای

چندگانه تخصص‌یابی وجود دارند که به هم متصل هستند ولی در عین حال فواصل موجود میان مناطق اقتصاد جهانی را حفظ می‌کنند. با توجه به تفاوت‌های موجود بین مناطق جهانی و مناطق حاشیه‌ای، گونه‌های مختلفی از جهانی شدن وجود دارد. در حالی که مناطق جهانی بر موج جهانی شدن سوار می‌شوند مناطق حاشیه‌ای با این موج به این طرف و آن طرف پرتاب می‌گردند و کنترل خود را از دست می‌دهند. نیروهای بازار که دیگر به لحاظ اجتماعی در بستر اقتصاد سیاسی ملی قرار ندارند بطور فزاینده‌ای غیرمسئولانه عمل می‌کنند و وابستگی کمتری به ساختارهای اجتماعی موجد خود دارند.

گرچه از نظر پولانی گسترش بازار یک پدیده جهانی است، ولی او منطقه‌گرایی را نیز بدیلی برای کوشش جهان‌گرایانه جهت ایمن ساختن جهان برای معیار طلا می‌داند.^{۵۶} برخلاف مفهوم جهانشمول سرمایه‌داری که مبتنی بر اصول اقتصاد لیبرال است، ویژگی‌های منطقه‌ای جهانی شدن استراتژی دیگری برای جوامع بازار زده به‌دست می‌دهد. منطقه‌گرایی نه داروی همه دردها بلکه درمانی برای نتایج فرعی مفهوم آرمانی بازار است. در چارچوب ساختار کلان جهانی شدن، به کارگیری ابزارهای منطقه‌ای جدید برای کنترل جریان گسترده نیروی کار، عدم همکاری اقتصادی و ناسیونالیسم کم‌طاقت، می‌تواند راهی به‌سوی عدالت اجتماعی باشد. با حرکت در ورای اشکال بازاری و مبتنی بر همگرایی بخش خصوصی، می‌توان از برنامه‌های منطقه‌گرایانه برای مهار گرایشهای ضد اجتماعی سرمایه فراملی استفاده کرد. استراتژیهای منطقه‌گرایی دولت‌مدارانه و شرکتی را نباید بی‌چون و چرا پذیرفت. در حالی که هواداران جهانی شدن اقتصاد از امتیازات اجتماعی دفاع خواهند کرد، منطقه‌گرایی همچنین فضایی برای ابراز وجود و صف‌بندی نیروهای تازه نفس و نگاه به آینده در دوران مابعد جهانی شدن فراهم می‌کند.

در پایان آیا این امکان‌رهایی بخش چیزی جز یک دیدگاه اتوپیایی نیست؟ برخلاف اقتصاد

○ در حالی که هواداران جهانی شدن اقتصاد از امتیازات اجتماعی دفاع خواهند کرد منطقه گرایی فضایی برای ابراز وجود و صفت بندی نیروهای تازه نفس و نگاه به آینده در دوران مابعد جهانی شدن فراهم می کند.

این بحث تحت عنوان «مقاله‌ای درباره صنعتی شدن آفریقای جنوبی: چالش‌های پیش‌روی کارگران» بوسیله آ.یوفه (A. Joffe)، جی میلر (J. Mailer) و بی.سی.

ویستر (B.C. Webster) ارائه شد.

4. Adam Smith, **The Theory of Moral Sentiments**, eds. D.D. Raphael & A.L. Macfie, London: Oxford University Press, 1976.

5. David Ricardo, **Principles of Political Economy**, ed. E.C.K. Gonner, London: G.Bell and Sons, 1931, p. 114.

6. Max Weber, **The Theory of Social and Economic Organization**, ed. Talcott Parsons, New York: Free Press, 1947, p. 225.

7. Robin Cohen, **The New Hotels: Migrants in the New International Division of Labour**, Brookfield: Gower, 1987, pp. 231-232.

8. Frobel Folker, Heinrichs Jurjen & Otto Kreye (eds), **The New International Division of Labour: Structural Unemployment in Industrialised Countries and Industrialisation in Developing Countries**, trans. Pete Burgesso, Cambridge: Cambridge University Press, 1980; Alain Lipietz, **Mirages and Miracles: The Crisis of Global Fordism**, Trans David Macey, London: Verso, 1985; and James A. Caporaso (ed.), **International Political Economy Yearbook**, Vol.2: **A Changing International Division of Labor**, Boulder, Co: Lynne Rienner Publishers, 1987.

9. David Gordon, "The Global Economy: New Edifices or Crumbling Foundations?" **New Left Review**, 168, pp. 24-64.

10. Maria Patricia & Fernandez Kelly, "International Development and Industrial Restructuring: The Case of Garment and Electronics Industries in Southern California", in Arthur MacEwan & William Tabb (eds). **Instability and Change in The World Economy**, pp. 151-161, New York: Montly Review Press, 1989.

11. Singapore Economic Development Board, "Singapore Worker Retains Ranking as World's Best" **Singapore Investment News**, May 1995, p.8.

12. Gary Gereffi, "Paths of Industrialization: An Overview" in Gary Gereffi & Donald L. Wyman (eds), **Manufacturing Miracles: Paths of Industrialization in Latin Amer-**

جهانی ریشه دار دهه ۱۹۳۰ که ماده خام تحلیل پولانی را تشکیل می داد شکل معاصر جهانی شدن بی ریشه، تلاش او را برای قرار دادن اقتصاد در زیر مجموعه جامعه شناسی به چالش می طلبد. جهانی شدن اقتصادی قدرت مادی سرمایه داری را در یک مقیاس جهانی متبلور می سازد. عدم تقارن بین سرمایه و کار با اتحاد فوری طبقه کارگر جهانی حل نمی شود. نه تنها بورژوازی جهانی سریعتر و مؤثرتر از پرولتاریای جهانی متحد می شود، بلکه نیروی کار نیز بیشتر خاص نگر (Particularistic) و محلی است. هویت طبقه کارگر ازلی نیست بلکه یکی از چندین هویت متحرکی است که از تقسیم کار اقتصادی، نژادی، قومی و جنسی برخاسته اند.

یادداشتها:

1. Karl Polanyi, **The Great Transformation: The Political and Economic Origins of our Time**, Boston: Beacon Press 1957.

2. James H. Mittelman, "Global Restructuring of Production And Migration", in Yohikazu Sckamoto (ed.), **Global Transformation: Challenges to the State System**, Tokyo: United Nations University Press, 1994, pp. 276-298; and Mittelman, "The Globalization and Social Conflict", in Volker Botnschier & Peter Lengyel (eds.), **World Society Studies**, vol.2 Conflicts and New Departures in World Society, New Brunswick, NY: Transaction Publishers, 1994, pp. 517-377.

۳. در زمینه ارتباط میان تولید و هویت (identity) من از بحث‌های مطرحه در سمپوزیوم «کار، طبقه و فرهنگ» که به میزبانی بخش جامعه‌شناسی کار و کارگاه تاریخی دانشگاه ویت واترساند Witwatersrand در ژوهانسبورگ در تاریخ‌های ۲۸ تا ۳۰ ماه ژوئن ۱۹۹۳ تشکیل شد، استفاده برده‌ام. بویژه از کار ارزشمندی که در مورد تحلیل معضل «تغییر از فرهنگ سیاسی مقاومت به شکلی از بازسازی که از وحدت‌گرایی جنبش اجتماعی به وحدت‌گرایی استراتژیک» رسیده باشد، استفاده برده‌ام.

22. John Gerard Ruggie, "Territoriality and Beyond: Problematizing Modernity in International Relations", **International Organization**, 47 (1), 1993, pp. 139-174.
23. Louis Emmerij, "Globalization, Regionalization and World Trade", **Columbia Journal of World Business**, 27(2), 1992, p.8.
24. Robert W. Cox, **Programme on Multilateralism and The United Nations System, 1990-1995**, Tokyo: United Nations University, 1991, p.4.
25. Peter Dicken, **Global Shift; The Internationalization of Economic Activity**, New York; Guilford Press, 1992, p.45.
۲۶. ر.ک. به:
James H. Mittelman, "Global Restructuring of Production and Migration".
27. United Nations Population Fund, **The State of World population 1993**, New York: United Nations Population Fund, 1993.
28. Saskia Sassen, **The Global City**, Princeton: Princeton University Press, 1991, p. 316.
29. Bill Keller, "South Africa's Wealth is Luring Black Talent", **New York Times**, 12 February 1993.
30. Henry Kamm, "In Europe's Upheaval, Doors Close to Foreigners", **New York Times**, 10 February, 1993.
31. Rob Lambert, "Constructing the New Internationalism: Australian Trade Unions and The Indian Ocean Regional Initiative", **South African Labour Bulletin**, 5, 1992, pp. 66-73.
32. Laura Zinniker, "The Presence of Arab Migrants and The Politics of French Nationalism", paper presented to the International Studies Association Annual Meeting, Acapulco, Mexico, March, 1993.
33. Joern Wettern "the Place of Guest Workers in the German Political Economy: Continuation of A Failed Immigration Policy", paper presented to the International Studies Association Annual Meeting, Acapulco, Mexico, March, 1993.
34. Susan George, **The Debt Boomerang: How Third World Debt Harms Us All**, Boulder, Co: Westview Press, 1992, p. 123.
- ica and East Asia**, Princeton: Princeton University Press, 1990, p.5.
13. Jeffrey Henderson **The Globalisation of High Technology Production: Society, Space and Semiconductors in The Restructuring of The Modern World**, London: Routledge, 1989.
۱۴. مجموعه‌های آسیای شرقی و آسه‌آن بایکدیگر همپوشی و سنگاپور عمدتاً به‌عنوان عضو هر دو تلقی می‌شود.
15. Alice Amsden, **Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization**, New York: Oxford University Press, 1989, and Gary Gereffi & Stephanie Fonda, "Regional Paths of Development", **Annual Review of Sociology**, 18, pp. 419-448.
16. Jeffrey Hart, "Maquiladorization as A Global Process", in Steve Chan (ed.), **Foreign Direct Investment in A Changing Political Economy**, London: Macmillan, 1995, pp.25-38.
17. Chris Dixon, **South East Asia in the World Economy**, Cambridge: Cambridge University Press, 1991; Thanderson, **The Globalization of High Technology Production for a Study of the Semiconductor Industry**; and Richard F. Doner, **Driving a Bargain: Automobile Industrialization and Japanese Firms in Southeast Asia**, Berkeley, Ca: University of California Press, 1991.
18. Sree Kumar & Lee Tsao Yuan, "A Singapore Perspective", in Lee (ed.) **Growth Triangle: The Johor - Singapore - Rian Experience**, Singapore: Institute of Southeast Asian Studies, 1991, pp. 1-56.
19. Micheal Vatikiotis, Anthony Rowley, Doug Tsuruoka & Shim Jae Hoon, "Building Blocs", **Far Eastern Economic Review**, 31, January 1991, pp. 32-33.
20. Linda Lim "The New International Context of Development: Southeast Asia", in Barbara Stallings (ed.), **The New International Context of Development: Obstacles or Opportunities?**, 1994.
21. John Gerard Ruggie, "Multilateralism: The Anatomy of An Institution", **International organization**, 46 (5), 1990, p. 51, and Robert O.Keohane, "Multilateralism: An Agenda for Research", **International Journal**, 45(4), 1990, pp. 751-764.

○ تناقض موجود میان
ترجیح آشکار دموکراسی
در واحدهای سیاسی ملی،
و فقدان ابزارهای تضمین
پاسخگویی در بازارهای
جهانی از جنبه‌های مهم
تجدید ساختار جهان
است.

○ گرچه در مقایسه با نیروهای جهانی از اهمیت دولت کاسته شده است اما دولت سازماندهی مجدد تولید را تسهیل می کند و نظام بین‌الدولی همچنان در جامعه جهانی یکپارچه، نقش کلیدی دارد.

gapore: Maruzen Asia, 1985, pp. 2-3.

44. Yuan - Li Wu & Chun - Hsi Wu, **Economic Development in Southeast Asia: The chinese Dimension** Stanford, CT: Hoover Institution Press, 1980, pp. 91-92.

45. *Ibid.*, pp. 90-107.

46. Robert Cottrell, "The Silent Empire of the Kuok Family", **Far Eastern Economic Review**, 30 October 1986, pp. 59-63.

47. Heng Pek Koon, "The Chinese Business Elite of Malaysia", in Ruth Mcvey (de.), **Southeast Asian Capitalists**, Ithaca, NY: Cornell University Southeast Asia Program, 1992, p. 131.

48. *Ibid.*, p. 142.

49. Richard Rabinson, **Indonesia: The Rise of Capital**, Sydney: Allen and Unwin, 1986.

50. Lena H. Sun, "South China Drives Boom Region", **Washington Post**, 2 December 1992.

51. *Ibid.*

52. Lim, "Chinese Economic Activity in Southeast Asia", pp. 20-23.

53. Koenichi Ohmae, "The Rise of the Regional State", **Foreign Affairs**, 72 (2), 1993, pp. 78-87.

54. Mittelman, "The Globalization of Social Conflict".

55. David Sadleer, **The Global Region: Production State Policies and Uneven Development**, Oxford: Pergamon Press, 1992.

56. Karl Polanyi, "Universal Capitalism or Regional Planning?" **London Quarterly of World Affairs**, 10(3), 1945, pp. 86-91.

35. Wettern "The Place of Guest workers in the German Political Economy".

۳۶. در مورد تقسیم کار جهانی، من بیشتر از زنجیره کالا بحث خواهم کرد. به موازات این بحث، به یک مطالعه موردی از یک زنجیره کالایی مهم - منسوجات و صنعت پوشاک - با تأکید بر تقسیم کار منطقه‌ای آفریقای جنوبی پرداخته‌ام که یافته‌های این پژوهش در این مقاله گزارش نشده‌اند.

37. Terence K. Hopkins & Immanuel Wallerstein, "Commodity Chains in the World Economy Prior to 1800", **Review**, 10 (1), 1986, pp. 157-170.

38. Gary Gereffi & Mignel Korzeniewicz (eds), **Commodity Chains and Global Capitalism**, Westport, CT: Greenwood Press, 1994.

39. Ronaldo Munck, **The New International Labour Studies: An Introduction**, London, Zed Books, 1988, p. 101.

40. Henry Sender, "Inside the Overseas Chinese Network", **Institutional Investor**, September 1991, pp. 37-42.

41. World Bank, **Economic Prospects and the Developing World**, New York; Oxford University Press, 1993, pp. 66-67.

42. Tony Walker, "Beijing Fears Grow over Runaway Economy" **Financial Times**, 25 June, 1993.

43. Linda Lim, "Chiness Economic Activity in Sontheast Asia: An Introductory Review", in Linda Lim & L.A. Peter Gosling (eds), **The Chinese in Southeast Asia, Vol. 1: Ethnicity and Economic Activity**, Sin-